



# عبدالرضا نعمت‌اللهی در گفت‌وگو با «ایران» از تجربه کارگردانی «برای پس از مرگ» گفت

## مصایب

# «عین صاد» بودن

### گفت و گو

برای آنهایی که شناختی از علی صفایی حائری ندارند، مستند «برای پس از مرگ» دربیچه‌ای کنجکاوی‌برانگیز برای درک و شناخت بهتر تفکرات اوست؛ برای شناخت مردی که استاد اخلاق است روحانی نوگرایی که در خانه‌اش به روی همگان باز است، با هنر پیوند دارد، با اهالی سینما هم‌نشین است و به خانه علیرضا داودنژاد می‌رود و با او فیلم «آمادئوس» می‌لوش فورسمن را می‌بیند. خیلی از همین اهالی سینما و هنر که مراداتی با عین صاد داشته‌اند، از او تأثیر گرفته‌اند. در سینما رد حضورش را می‌شود در فیلم‌هایی که منوچهر محمدی تهیه کرده یا رضا میرکریمی کارگردانی کرده، دید و در دنیای ادبیات صادق کریمیار یکی از نویسندگانی است که از او تأثیر گرفته و آنطور که نقل است آموزه‌های اخلاقی او را در دهان قهرمان اصلی داستان «مستوری» شهید زین‌الدین گذاشته است. جلساتش سلوگ و پررقت و آمد است اما در عین حال به شهادت آنهایی که در این مستند با آنها گفت‌وگو شده است، اهل مریدپروری و مرادبازی

نوده است. با این همه پراساس آنچه مصاحبه‌شوندگان می‌گویند، قربانی حسادت شده است. سال‌های آغازین ۶۰ او چ روانه شدن سبیل انتقادات به اوست، آتارش را التقاطی می‌نامند. «برای پس از مرگ» علاوه بر آنکه در گفت‌وگو با چهره‌هایی همچون محمد مهدی عسگریور، منوچهر محمدی، نادر طالب‌زاده، علیرضا داودنژاد، خسرو باقری، بیژن بیرنگ، عبدالمجید معادیخواه، منیره صفایی، فروغ احراری، محسن بغدادی و... تصویر نسبتاً روشنی از اندیشه‌های این روحانی و متفکر ارائه می‌دهد، بر طرح و بررسی همین شایعات و ابهامات پیرامون فعالیت او متمرکز است. شایعاتی که تا سرز درگذشت او در سن ۴۸ سالگی در تصادف و در جلسه‌ای ۵ ساعته با نمایندگان حوزه علمیه مجبور می‌شود از دیدگاه و منش خود دفاع کند. زندگی پرفراز و نشیب عین صاد و آموزه‌هایش آنقدر پررنگ است که روزهای منتهب تیرماه ۷۸ را که اتفاقات سیاسی تیتربیک روزنامه‌ها است، با خیر درگذشت او در سن ۴۸ سالگی در تصادف رانندگی به یاد می‌آورند. «برای پس از مرگ» این روزها در پلترقم هاشور به صورت آنلاین اکران شده و توانسته فروش قابل توجهی داشته باشد. با عبدالرضا نعمت‌اللهی کارگردان این مستند گفت‌وگویی داشته‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

(تولید با حواشی و آدم‌های مرتبط با سوزوهر است. اینکه با صبر و حوصله، برای کسانی که سررشته‌ای از فیلم مستند ندارند و البته اثرگذار هم هستند، توضیح بدهی طرح‌تر را و روشن کنی مسیر فیلم را. این گفت‌وگوها اگر خوب پیش برود، نمی‌گذارد گره با سوءتفاهم‌ها، به چالش می‌آید؟ نیاز زمان امروز، غدغه و علاقه شخصی یا...)

برای من از علاقه شخصی به علی صفایی شروع شد. فکر می‌کردم صفایی کسی است که حرف‌ها و نگاهش هنوز تازه است و کار می‌کند و می‌شود به آدم‌ها توصیه‌اش کرد. در همان اولین هفته‌های پیش‌تولید، وقتی تحقیق‌مان کمی گسترش پیدا کرد، تصمیم گرفتم سراغ این روایتی که الان در فیلم می‌بینید بروم. یعنی موثقی که بر سر راه این آدم به وجود آمد و برخوردی که او با این موانع داشت. به نظر من رسید این شکل برخورد با اندیشه‌ها و رویکردهای تازه و خارج از چهارچوب‌های رایج شکل گرفته، هنوز هم دارد از ما تلفات می‌گیرد و بازخوانی مورد صفایی شاید بتواند نرخ تکرار آنها را کم کند. در عین حال فکر می‌کردم، من پیشنهاد برش از زندگی او دراماتیک‌ترین پرداخت از صفایی می‌تواند باشد و در نتیجه ورود خوبی به شخصیت و زندگی او در یک فیلم مستند است.

پروژه‌ها به زندگی روحانیت چه در آثار سنمایی و چه سریال‌های تلویزیون و مستند پر از چالش است. رفتن سراغ زندگی روحانی که افکار و اندیشه‌های نوگرایانه و بعضاً متفاوت دارد و به خاطر نوگرایی‌ها سبیل انتقادات او وارد شده و آتارش را التقاطی می‌نامند، این پیچیدگی و دردسر را چندبرابر نکرد؟

الان اوضاع کمی فرق کرده. دردسرها کمتر شده و رفتن سراغ این سوزوهرها به سختی سال‌های گذشته نیست. مسیر کمی هم‌وارتر شده. مصایب و سختی‌هایی البته دارد، اما همان قدری که در هر پروژه دیگری می‌تواند باشد. با کمی احتیاط و ادب می‌شود کار را پیش برد. منظوم از احتیاط و ادب نه فقط در خود فیلم، که در برخورد‌های بیرون از فیلم (حین

یکی از شاخصه‌های مستند «برای

تاریخ‌نگار ما دنبال روایت‌های تمام‌کننده‌اند، روایت‌هایی که «حقیقت را به تمامی روشن کند»، ابهامی باقی نگذارد؛ روایت‌های سه‌هیج برنده. من به تساوای یا برد در وقت اضافه هم راضی‌ام! علی صفایی حائری آن طور که این مستند هم تصویر می‌کند؛ روحانی است که همه نوع طیفی دورش جمع می‌شدند. این ویژگی را چطور در مستند جاسازی کردید که مخاطب گیج نشود که چطور سرنوشت چنین شخصیتی به جسه محاکمه روحانیت کشیده می‌شود؟

سعی کردم در ترکیب مصاحبه‌شوندگان، جمع‌چور و واجوری را کنار هم نشانم که تنوع و گستره طیف علاقه‌مندان او را نشان دهد. درباره آن جلسه البته باید بگویم دقیق تر آن است که آن جلسه «محاکمه» نیست، محاکمه معنی دیگری داشته و شکل متفاوتی دارد که محل بحث ما نیست. طراحی‌ام آن بود که صوت آن جلسه، به موازات روایت مصاحبه‌شوندگان و در فواصل حدود ۱۰ دقیقه‌ای جلو بیاید و بتدریج معلوم شود که چیست. این می‌توانست تعلیق ایجاد کند و جذاب باشد. به علاوه شبیه یک جور نریشن اول شخص عمل می‌کرد که هم حس و حال خوبی داشت و هم مستند بود.

مختلف به این شخصیت چه بود؟

اینکه صفایی به تک‌تک مخاطبانش احترام می‌گذارد و آنها را با وجود تفاوت‌ها و ویژگی‌های شخصیتی‌شان می‌پذیرد. بهشان دل می‌دهد و برایشان وقت می‌گذارد. این باعث می‌شود نسخه‌های شخصی‌سازی شده‌ای متناسب با آدم‌ها به آنها بدهد، نه یک نسخه واحد برای همه. به‌عنوان یک روحانی، یک واعظ یا هرچ اسمش را بگذارید، هدایت را از خود شما می‌آورد و از خود شما شروع می‌کند. تعبیری که خودش دارد «مماشات» است. می‌گوید در تربیت باید مماشات داشت و توضیح می‌دهد که مماشات یعنی با هم راه رفتن؛ نه هدایتش می‌کنی و نه دستش را تندندنی می‌کنشی، با او (با مخاطب) قدم به قدم پیش می‌آیی.

به نسخه کامل جلسه شبهه محاکمه از کارگردان ساخت آثاری همچون «پس از مرگ» بگویید و اینکه به طور مشخص خودتان چه بازخوردهایی دریافت کرده‌اید؟

بازخوردها بسیار فراوان و بسیار مثبت بود؛ خیلی بیش از انتظار. اولین نمایش‌هایمان در همان ایام جشنواره حقیقت، نمایش‌های پرشوری بود اما

فکر نمی‌کردم بعد از اکران، تا این میزان اکران نوروز بود و در همان دو سه هفته اول سال، شد پرفروش‌ترین فیلم مستند سایت هاشور. راستش این هم برای خودم دور از انتظار بود و هم برای دوستانم در مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی. البته حدس زده بودم اکران موفقی داشته باشد اما نه این مقدار. طیف مخاطبان فیلم شامل طیف متنوعی بود، هم شامل کسانی می‌شد که از علی صفایی شناخت داشتند و هم شامل کسانی که او را نمی‌شناختند و می‌گفتند بعد از تماشای فیلم مشتاقان شده‌اند آثار نوشته‌های او را دنبال کنند. اما درباره بخش اول سؤال‌تان: من فکر می‌کنم پرداختن به علی صفایی از چند جهت به امروز ما کمک می‌کند. گذشته از آشنایی و معرفی یک متفکر، یک شخصیت نواندیش، یک چهره اثرگذار، مرور مصایبی که بر او گذشت و برآوردهای غلطی که درباره‌اش وجود داشت هنوز هم راهگشاست. به علاوه نحوه مواجهه صفایی با این موانع و مشکلات هم بسیار جالب‌توجه است. مقهور آنها نمی‌شود، با سرسختی از کنارش عبور می‌کند و پروژه‌اش را پیش می‌برد، کارش را می‌کند.

در نقل خاطرات یا روایت حتی غیررسمی افراد مصاحبه‌شونده نکته‌ای بود که برایتان جذاب و پرکشش باشد و مجبور شده باشید به خاطر بیرون زدن از مستند آن را کنار بگذارید. چیزی که به شکل پررنگی در خاطرات‌تان مانده باشد اما احتمالاً کارکردی در ساختار مستند شما نداشته باشد.

بله نمونه‌هایش زیاد است. ان‌شاء‌الله مجموعه کامل مصاحبه‌ها که در حدود چهل و چند ساعت است منتشر خواهد شد و می‌خوانید. از میان آن‌ها ولی چند تصویر بیشتر در ذهنم مانده. از جمله این یکی؛ آقای محمود علیزاده طباطبایی می‌گفت وقتی به زندان افتادم، شبی در کتابخانه زندان نشسته بودم و داشتم چیزهایی درباره یاران امام زمان (عج) هنگام ظهور می‌خواندم که خواب دیدم جایی را بهم نشان دادند و گفتند یاران امام زمان (عج) همه اینجا جمع‌اند، به آنجا نزدیک می‌روم و سعی کردم آشنایی را در میان‌شان پیدا کنم که چشمم به صفایی افتاد. رفتن پیشش و گفتن آن مگر مواردی مثل محبت به والدین که امر شخصی است. ریشه مخالفت‌ها (با او) در حوزه فکری و نظری بود. به یاد دارم درباره کسانی که برایش این همه مسائل درست کردند حرف بزبند و گلایه کند.



به نظرم رسید این شکل برخورد با اندیشه‌ها و رویکردهای تازه و خارج از چهارچوب‌های رایج شکل گرفته، هنوز هم دارد از ما تلفات می‌گیرد و بازخوانی مورد صفایی شاید بتواند نرخ تکرار آنها را کم کند. در عین حال فکری می‌کردم، این برش از زندگی او دراماتیک‌ترین پرداخت از صفایی می‌تواند باشد



### یادداشت

یادداشتی درباره مستند «برای پس از مرگ» ساخته عبدالرضا نعمت‌اللهی

### حرفی تازه در میان انبوه صداها



محمد شکیبانیاستندساز

اکنون در سپه خسته من، جوانه‌های تمنا شکفته است باور نمی‌کردم که در نهایت می‌توان آغاز شد... (عین صاد)

در دوران کودکی و نوجوانی‌ام که روزگار پرالتهاپ دهه شصت بود، همه جور کتاب داشتم. از کتاب‌های داستان جنایی تا متن‌های انقلابی گوناگون که گروه‌های مختلف سیاسی منتشر می‌کردند. هیچ وقت نفهمیدم چطور آن همه کتاب بی‌ربط به فقه‌های کتابخانه یک کودک تازه به خواندن اقتدار راه یافته بودند. هنوز کتاب‌های عکس‌دار برای جذاب‌تر بودند. کتاب‌های جدی‌تر که برای لاقال ۱۰ سال دیگر من مناسب بودند اگرچه شانس کمتری برای خوانده شدن داشتند اما با آن نام‌های انقلابی که پدک می‌کشیدند، بارها و بارها از سوی این کودک کنجکار که گمان می‌کرد در این کتاب‌های سخت و بدون عکس راهزهای دنیای بزرگ‌ترها نهفته است، ورق می‌خوردند و گاه مدت‌ها به طرح جلد آنها خیره می‌شدم، آن قدر که کلمات روی جلد را از بر می‌شدم؛ اسم کتاب‌ها که برخی شبیه شعرهای روی دیوارها بود، اسم احزاب و دست‌های سیاسی که آن کتاب‌ها را درآورده بودند، اسم نویسندگانی که گاهی رمزی نوشته شده بودند مثل ع. س که می‌دانستم مربوط به دکتر علی شریعتی (علی سبزواری) است و عین. صاد عنوان انتشارات هجرت با یک تصویر گرافیکی از مردی شترسوار که همراهی‌اش می‌کرد.

این آشنایی کودکانه با عین، صاد، بیست سال بعد در روزگاری که دیگر عین، صاد زنده نبود، جدی‌تر شد. دوست هنرمندی داشتم که سال‌ها به جلساتش رفته و کتاب‌هایش را خوانده بود و خود را مرید او می‌دانست و مدام هم توضیح می‌داد که خود عین، صاد اهل مرید داشتن و دکان و دستگاه نبود و او بود که مدام توضیح می‌داد که عین، صاد تنها عالمی در قم بوده که حرفش برای هنرمندان خریدار داشته است و در محضر بسیاری از ایشان از نقاش و گرافیست و نویسنده و فیلمساز رفت‌وآمد داشته‌اند و اینکه چند سال قبل تصادف کرده و پیش از ۵۰ سالگی درگذشته است و شاگردانش سرگردانند.

اکنون بیست سال دیگر هم گذشته و سن‌ام از عین. صاد بیشتر شده است. دوستی به من می‌گوید که می‌خواهد فیلم مستندی درباره عین، صاد بسازد. درباره مرید با زندگی عجیب که حرف‌هایش بین انبوه صداها این روزگار تازیه بود. درباره عین، صاد حرف زیاد زده شده است و حتی فیلم مستند هم ساخته‌اند. از آن فیلم‌ها که پراساس از مصاحبه با دوستان و آشنایان که دارند از مرحوم تمجید می‌کنند و آخرش هم چیزی کف دست را نمی‌گیرند. به دوستم گفتم ساختن فیلم مستند درباره عین، صاد همان قدر که ضروری است به همان اندازه هم کار دشواری است، بخصوص که جذابیت‌های موضوعات روز مستند را هم ندارد و ساختن چیزی که مخاطبی پیدا کند آسان نخواهد بود. دشواری بزرگ‌تر اما چالش‌هایی بود که در زندگی این روحانی پیش‌آمده بود و طرحش در فیلم مستند می‌توانست دردسرساز باشد. فضای رسمی این روزهای حوزه‌ها را برنمی‌تافت تا جایی که کارش به استنتاج کشید. صدایش کردند و در یک جلسه رسمی و جدی تقی‌تیب عقابید با لحنی که نشانی از دوستی در آن نیست با او صحبت کردند. حالا صدای آن جلسه، ستون فقرات مستند «برای پس از مرگ» شده است.

مستند «برای پس از مرگ» اثری بسیار دقیق است. از روز مرزهایی بسیار باریک با دقت و وسواس عبور می‌کند و بدون اینکه به دام جاه‌طلبی‌های رایج فیلمسازان بیفتد، از موضوع اصلی‌اش دور نمی‌شود. حرف‌ها را می‌زند. همه حرف‌ها را، اما نیازی نمی‌بیند برای تشریح زندگی یک اندیشمند و بیان مشکلات گوناگون، وگانه‌سازی کرده و دیگرانی که در مقابلش بودند و امروز از بزرگان هستند را تخطئه کند. از سوی دیگر چیزی را هم پنهان نمی‌کند و محافظه‌کار نیست و بیننده راضی از سالان بیرون می‌آید. ابزار اصلی ساخت مستند، مصاحبه و آرشویو است. دو عنصری که باعث حوصله‌سربر شدن اغلب مستندها شده‌اند، حالا اینجا نقطه قوت فیلم هستند و مخاطبین مشکل‌پسند چنین موضوعاتی را راضی نگه می‌دارد. یافتن روایان اصلی و درجه یک، انجام درست‌گفت‌وگوها و انتخاب دقیق آنها برای فیلم و پیدا کردن استاد و آرشویو کمی که در گوشه‌های مختلف بوده‌اند، فیلم را به اثری جسورانه، عمیق و تأثیرگذار تبدیل کرده است.



الان اوضاع کمی فرق کرده. دردسرها کمتر شده و رفتن سراغ این سوزوهرها به سختی سال‌های گذشته نیست. مسیر کمی هم‌وارتر شده.

مصایب و سختی‌هایی البته دارد، اما همان قدری که در هر پروژه دیگری می‌تواند باشد. با کمی احتیاط و ادب می‌شود کار را پیش برد

### یادداشت

علیرضا داودنژاد: حضورش سبک بود. سنگینی نمی‌کرد روی آدم‌ها. سبک بود. می‌گویند حق داغ است و او این داعی را داشت. عشق و محبتی که در وجودش بود و احترامی که برای آدم‌ها قائل بود، باعث می‌شد آدم‌ها را خیلی خوب ببیند و بفهمد.

منوچهر محمدی: در جلسات او طعم و رنگ متفاوتی یافتیم که این طعم و رنگ نه بدعت بود و نه تغییر مفاهیم دینی. مثل یک هوای تازه بود.

نادر طالب‌زاده: این جذابیتهای که آدم‌ها برایش داشتند جالب بود. این موضوع را می‌فهمید که انسان‌ها هم گذشته‌اند، سرگشته‌اند. آخوند کلاسیک نبود.

صادق کریمیار: او قربانی حسادت است. حسادت در هنرمندان از همه جا قوی‌تر است. حسادت بین آدم‌های خاص از همه جا قوی‌تر است.

محمد مهدی عسگریور: این‌طور نبود که سردوره‌ای به شما بگوید کدام راه بهتر است مگر مواردی مثل محبت به والدین که امر شخصی است. ریشه مخالفت‌ها (با او) در حوزه فکری و نظری بود. به یاد دارم درباره کسانی که برایش این همه مسائل درست کردند حرف بزبند و گلایه کند.

بیژن بیرنگ: آقای صفایی زند این بازار نیست. نه دکان می‌خواهد، نه ثروت و نه مقام. وجود این آدم به باقی که دکان دارند، دهن کجی می‌کند. برای اینکه زند این بازار باشی، باید یکسری چیزها را تأیید کنی. یکسری کارها را انجام دهی. یکسری تفکرات را بدون اعتقاد پیروی کنی. (مشخص بود این آدم این اتفاق برایش می‌افتد که خود به خود منرویی‌اش می‌کنند.



یادداشتی درباره مستند «برای پس از مرگ» ساخته عبدالرضا نعمت‌اللهی